



در دوران "کیش شخصیت" اشک تمساح می ریزد و با کمال "بزرگواری" می افزاید که در پرونده های حزب توده و حزب کمونیست سندی برضد این رفقا وجود ندارد... (معلوم نیست اگر چنین است پس چرا این چنین مورخان که به قول آقای طبری "پانزده سال اخیر زندگی را تَمایا [تاکید از خ. ش.] وقف آن [تاریخ نویسی] نموده" [۱۲، ص ۹] اند، به "مورخانی" چون بانو ایوانووا جواب مقتضی نمی گویند؟)

بدین سان، با مرگ سلطانه زاده، جنبش کمونیستی ایران برجسته ترین شخصیت خود را از دست داد. از دست رفتن وی لطمه بزرگی به جنبش انقلابی و کارگری ایران بود، و چه بسا اگر این کمونیست با تجربه و رفقای آبدیده وی، چون مرتضی علوی نیک بین، شرقی پس از شهریور بیست حیات می داشتند، علیرغم برخی اوضاع و احوال نا مساعد، انکشاف جنبش کارگری ایران روند دیگری را می پیمود و شکل و محتسوی دیگری به خود می گرفت.

در همین جا شایسته است به مسئله دیگری بپردازیم که در آغاز سخن بسندان اشاره رفت، یعنی دوگانگی هویت سلطانه زاده و میرجعفر پیشه وری (جوادزاده). شاید پرداختن به این مسئله کار بیهوده ای انگاشته شود، اما از آن جا که عده ای از مورخان "معتبر و متخصص" بر این نظراند که سلطانه زاده همان پیشه وری است، و برخی ایرانیان نیز، یا از روی ساده لوحی یا علل دیگری، این مدعا را پذیرفته اند، واجب می آید این "سوء تفاهم" یک بار برای همیشه، مرتفع شود.

همان گونه که در آغاز این سرسخن متذکر شدیم، جورج لنچافسکی، از متخصصین امپریالیستی جنبش های کمونیستی خاورمیانه در کتاب معروف خود روسیه و باخترا در ایران سلطانه زاده را همان پیشه وری معرفی می کند (۲۲). در کتاب دیگری یودین و نورت می نویسند، ((سلطانه زاده هم چنین معروف به پیشه وری، فردی نسبتاً مرموز، که به کمیاریای ملی امور خارجه روسیه مربوط بود، و غالباً نسبتاً نماینده حزب کمونیست ایران در بین الملل کمونیست بود، کمتر از حیدرخان در امر تشکیل حزب کمونیست ایران فعال نبود.)) (۲۴) کتاب بیبلیوگرافی مهم دیگری که یکی از منابع مهم کار محققان بورژواست نیز پیشه وری و سلطانه زاده را یکی می

→ (۲۲) دنیا، سال ۵، شماره یک، مهر ۳۳-۳۲

(۲۳) نگاه کنید به روسیه و باخترا در ایران اثر سابق الذکر لنچافسکی ص ۲۲۴
Russia and The West in Iran, G. Lenczowski

(۲۴) نگاه کنید به
The Soviet Russia and The East, Stanford, 1964,
p. 99.

داند (۲۵). هنوز می‌توان به شماره کسانی که صاحب‌این‌نظر هستند افزود، ولیسی ما اکنون به پاسخ به این می‌پردازیم که آیا سلطانزاده همان جوادزاده (پیشه‌وری) است یا نه؟

۱- نخست این که بنا بر نوشته دائرةالمعارف تاریخ شوروی، سلطانزاده به سال ۱۸۸۹ متولد و در سال ۱۹۲۸ در تصفیه‌های استالینی از بین برده شد، در حالی که میرجعفر پیشه‌وری (جوادزاده) اداره‌کننده روزنامه آزیر در دوران پس‌از شهرپور بیست و صدر فرقه دسکرات آذربایجان، پس از شکست فرقه به باکو رفت و در آن جا در "حائشه اتوموبیل" به طرز نامعلومی از بین رفت. به نظر ما دلیل و انگیزه‌ای وجود ندارد که مورخان شوروی کسی را که در سال‌های پس‌از جنگ دوم در آذربایجان شوروی از بین رفته در شمار قربانیان رژیم استالینی در قبل از جنگ ذکر کنند.

۲- افزون بر این، پیشه‌وری، در مقاله‌ای که در آستانه‌ی دوره چهاردهم تقنینیه منتشر کرد (۲۶) تولد خود را به سال ۱۸۹۳ ذکر کرد و افزود که بین سال‌های ۲۰-۱۳۰۹ در زندان رضا شاه به سر می‌برد (و ما این امر را به قطع می‌دانیم و در مدارک کمینترن نیز تایید شده است) (۲۷)، در حالی که مقالات و آثار دیگری از سلطانزاده پس از سال ۱۳۰۹ (۱۹۳۰) در شوروی به چاپ می‌رسد. علاوه بر این، اگر سلطانزاده همان پیشه‌وری می‌بود، بعید به نظر می‌رسد که در حالی که وی در زندان رضا شاه بود، "رنجبر" (نویسنده سابق الذکر که بعد او او مفصل‌تر سخن خواهد رفت) به ترتیبی که خواهیم دید در لجن مالی سلطانزاده بکوشد.

۳- سیف‌پور فاطمی در کتاب خود (۲۸)، که بر اساس مدارک و مطبوعات سال‌های ۱۹۲۰ نوشته شده است، نمایندگان حزب کمونیست ایران در کنفره خلق‌های خاورزمین

(۲۵) T.T. Hammond, *The Soviet Russia and the East*, Princeton, 1965, p. 859.

(۲۶) سرگذشت من، جعفر پیشه‌وری، به نقل از آزیر، جلد سوم اسناد، ۱۳۷

(۲۷) هم چنین نگاه کنید به "روند شکا" درباره زندانیان کمونیست ایران و از جمله پیشه‌وری

Rundschau, (Basel), No. 50, 13 Sept. 1934, p. 2148 :

"Greuelthaten des Pahlavi-Regimes in Persien", I. Trani; S. Fatemi
A Diplomatic History of Iran, p. 152.

(۲۸) این کتاب از دید آنتی‌کمونیستی هیسنریک، نوشته شده است، و در نوع خود از لحاظ آنتی‌کمونیسم صادر است. مثلاً از آرزوهای این نویسنده این است که انگاش انگلیسی‌ها در ایران می‌ماندند و جلوی "امپریالیسم بلشویک" را می‌گرفتند. ولی علیرغم این، اطلاعات مفیدی به نقل از مطبوعات، پس از انقلاب اکتبر در آن یافت می‌شود.

را از جمله حیدرخان، علی زاده، سلطانزاده و پیشه‌وری، لاهوتی، ذره، احسان‌الماده خان و غیره ذکر می‌کند.

۴- مهمتر این که حضور دوگانه این دو شخصیت را هم چنین در کنگره سوم کمیته‌سرن ملاحظه می‌کنیم، این امر از اسناد کنگره کاملاً هویدا است. افزون بر این، به طوری که قبلاً متذکر شدیم، اجلاسیه ۷ اکتبر ۱۹۲۱ کابک تصویب کرد که در صورتی کمیته مرکزی منتخب نشست یا کو به رسمیت شناخته می‌شود که "نمایندگان خراسان، سلطانزاده و جواد زاده [پیشه‌وری] را به عضویت بپذیرد." (۳۹)

۵- کتاب دیگری به قلم منشور گرگانی از میرجعفر پیشه‌وری و سلطانزاده به عنوان دو شخصیت جدا یاد می‌کند. (۴۰)

۶- عکس سلطانزاده که از آرشیو خصوصی بوریس سووارین، یکی از رهبران سابق حزب کمونیست فرانسه و نماینده آن حزب در کمینترن به این نگارنده، سپرده شده است، کوچکترین شایه‌تی به میرجعفر پیشه‌وری ندارد، (۴۱) و دوگانگی هویت این دو شخصیت را در ماورا هر گونه تردیدی ثابت می‌کند. این نکته را نیز نباید ناگفته گذارد، که نوشته های این دو کوشنده نه از نظر موضوع مورد علاقه و نه از نظر سبک قابسلس مقایسه نیستند.

در خاتمه این بحث باید پرسید چرا مورخان بورژوازی غربی، سلطانزاده و پیشه‌وری را یک شخصیت دانسته اند؟ آیا این امر صرفاً تصادفی است؟ از "اهمال کاری و بی دقتی" ناشی می‌شود؟ به نظر ما چنین پاسخی نادرست است. حداقل بعید بیسه نظر می‌رسد، زیرا هر محققی که کمی به خود زحمت می‌داد می‌توانست به راحتی از طریق اسناد کمینترن و مقایسه آثار این دو تن، به دوگانگی هویت ایشان پی ببرد.

(۳۹) نگاه کنید به *Die Taetigkeit der EK und des Praesidium des EKKI vom 13 Juli 1921 bis 1 Feb. 1922, p. 225.*

(۴۰) مه ۱۹۶۵ و ۲۱۳ سیاست دولت شوروی در ایران، ۱۳۰۶-۱۲۹۶، در صفحه ۲۱۲ این کتاب از سلطانزاده به نام تحقیر آمیز "سلطان‌ارمنی" یاد می‌شود. این نیز بیسک کتاب ضد کمونیستی است ولی به نظر ما علیرغم این موضع نویسنده آن، دلیلی نمی‌تواند. وجود داشته باشد که وی یک "هویت" را دوبار زیر نام پیشه‌وری و "سلطانزاده" معرفی کند *L'Affaire d'Azerbaidjan*. پرویز همایون پور نیز در کتاب مسئله آذربایجان، به این مسئله می‌پردازد و در صفحه ۱۲۵ می‌نویسد "یک آذربایجانی بیسه ما اطلاع داد که پدر وی در آن واحد هم سلطانزاده و هم جوادزاده را می‌شناخت." (۴۱) عکس جعفر جوادزاده در صفحه ۱۲۱ جلد سوم اسناد و عکس سلطانزاده در این مجلد یافت می‌شوند.

به نظر ما نویسنندگان بورژوازی غربی انگیزه‌ای داشته‌اند که بر ما معلوم نیست. آیا این "محققان" نکوشیده‌اند با یکی دانستن این دو شخصیت متفاوت، سلطانزاده و پیشه‌وری، هر دو را "یک‌عامل مطیع" وزارت خارجه شوروی قلمداد کنند؟ و از این طریق این نظریه ضد کمونیستی خود را دایر بر این که هر که کمونیست است لاجرم "نوکر شوروی است"، اثبات کنند؟ اثبات این نظریه ظاهراً وسیله دوام طولانی "خدمت" سلطانزاده هم به نام خودش و هم به نام پیشه‌وری میسر می‌شود. از همان آغاز سال‌های ۱۹۲۰، مرتجعان سلطانزاده را از کادرهای کمیساریای وزارت امور خارجه شوروی معرفی می‌کردند. دوکروی فرانسوی به سال ۱۹۲۲ در مقاله مفصلی که در مجله جهان مسلمان نکاشت (۴۲)، ادعا کرد که سلطانزاده "رئیس بخش خاورمیانه کمیساریای ملی امور خارجه مسکو" است. همین ادعای پوری که در پیش‌دیدیم، بودین و نسورت تکرار می‌کنند. (۴۳)

ظاهراً علت وارد ساختن چنین بهتانی به سلطانزاده که مسئول بخش خاورمیانه کمینترن بود و نه وزارت امور خارجه شوروی، انتشار یکی دو مقاله‌ی وی در مجلات کمیساریای امور خارجه آن کشور است. (نگاه کنید به بیبلیوگرافی آثار وی در همان جلد ۴، ص ۱۷۴). ولی این بهتان نه امر تازه‌ای است و نه حربه‌ای مؤثر. به نظر ما، بهترین دلیل بر رد چنین بهتانی آثار انتقاد سلطانزاده بر نوشته‌های کسانی است که در زمره مصنفان سیاست خارجی شوروی، و آن هم در زمان حکومت استالین و بیرون راندن بلشویک‌های سابقه‌است، و به ویژه پس از سال‌های ۱۹۲۷-۸ بر ضد رضا شاه. نوشته‌های وی بدون تردید ثابت می‌کند که سلطانزاده علیرغم وفاداریش به آرمان‌های اکتبر، به سوسیالیسم علمی و حتی اتحاد شوروی (بدون آن که خود را "موظف بدانند مسدح و شنای رهبران را بگوید"، مثلاً استالین را) مطیع کور شوروی نبود؛ بر عکس تماماً جراتی هر چه تمامتر آن چه را که درست تشخیص نمی‌داد افشا می‌کرد، به ویژه پس از سال ۱۹۲۴ و تاجگذاری رضاخان.

این مسئله ما را به مواضع سلطانزاده و انتقادات مورخان شوروی و حزب‌توده (که در واقع کاری جز رونویسی ناقص نوشته‌های مورخان رسمی شوروی و رعایت چارچوب رسمی ندارد) می‌رساند. (۴۴)

(۴۲) نگاه کنید به *Revue du Monde Musulman*, T. 52, 1922, p. 147.
 (۴۳) نگاه کنید به *Eudin and North, Soviet Russian and The East*, p. 99
 و هم چنین *S. Schram - H. Carrere d'Encausse, Le Marisme et l'Asie*, Paris, 1964, p. 47.

انتقاد عمومی که مورخان شوروی به سلطانزاده وارد کرده‌اند این است که "چپ رو" بود - حال بیینیم منتقدان حزب شده چه گفته اند -

اردشیر آوانسیان در یکی از "خاطرات" خود به طرزی مبهم و با ایما و اشاره می نویسد (۴۵) در حالی که ایران هنوز کشوری عقب افتاده بود ، عده‌ای در انقلاب گیلان از انجام انقلاب سوسیالیستی هواداری می کردند ، در مقاله دیگری ، همیــــن " مورخ" حزبی باز هم عده ای را بدون ذکر نام به "چپ روی" متهم می کند (۴۶). بیــــا توجه به این که در تمام نوشته‌های حزب شده و مورخان شوروی همه جا سلطانزاده "سر دسته" چپ‌روها معرفی می شود ، روشن است که این حملات "شرمنده" نیز متوجه سلطانزاده است . لکن " روشنترین" این "انتقادات" را می توان در مقاله سابق الذکر رضاروستا "درباره زندگی یکی از درخشانترین مردان انقلابی ایران" ، یعنی حیدرخان ، یافت - ما به لحاظ اهمیت این مسئله نقل قول مفصلی را از این مقاله در زیر می آوریم ، روستا با تکیه به خانم ایوانووا نوشته های سابق الذکر ، پانویس شماره ۱۲ می نویسد :

((دلیل سوم عدم شرکت حیدرخان [در کنگره انزلی] اختلاف نظری بود که بسا سلطانزاده و آقاییها [برادران آقا زاده] داشته است ، و حیدرخان آن ها را کمونیست چپ رو می دانست [بدون سند و مدرک] - و به اصطلاح الترا کمونیست می نامید ... دلیل اساسی دوم [اختلاف زعمای حزب کمونیست] رویه و عملیات چپ‌روانه گروه سلطانزاده بوده است . گرچه بانو ایوانووا گروه سلطانزاده و رفقایش را در کتاب خود پرووکاتور و غیره می نامد [آقای روستا از روی "شرمندگی" ذکر نمی کنند که همین بانوی مورخ - ص ۵۲ مقاله اش - از آنان به عنوان "گروه خائنین ضد انقلابی به سرگردگی سلطانزاده یاد می کند"] ولی [به نظر] این نویسنده که شخصاً سلطانزاده را می شناختم و با او کار کرده ام ، سلطانزاده و غالب رفقایش کمونیست های چپ‌رو بوده اند . شخص سلطانزاده با وجود خدماتی که به نهضت کارگری و کمونیستی ایران نمود ، غالباً دچار مرض چپ‌روی یا راست‌روی بوده است ، - و رفیق خروشچف دبیر اول حزب کمونیست شوروی در جلسه شورای عالی مسکو در دسامبر ۱۹۶۲ چه خوش گفت:

— نویسنده‌گان دیگری چون کاردان و آنکس فرانسوی این ادعای بوج را تکرار می کنند . (۴۴) در مورد "انتقادات" مورخان شوروی نگاه کنید به : *دائرة المعارف کبیر شوروی* ، جلد ۴۵ ، سال ۱۹۴۰ ، صفحه ۱۹۱ ، همان *دائرة المعارف* ، جلد ۶۸ ، ص ۱۶-۱۴ ، *دائرة المعارف تاریخ شوروی* ، جلد ۶ ، ص ۲۷۸-۲۷۹ ، و دواثر یاد شده از بانو ایوانووا ، *مورخ شوروی* ، در پانویس شماره ۱۲ -

(۴۵) دنیا ، سال نهم ، شماره ۴ ، ص ۱-۲ .

(۴۶) دنیا ، سال ششم ، شماره ۳ ، و نیز جلد نخست اسناد ، ص ۲۲-۱۱۸ .

"هر کس از چپ‌برود از راست‌بیرون می‌آید" . این گفته طلائی خروشچف هزار بسیار حقیقت دارد و با زندگی حزبی و اجتماعی ما تطبیق می‌نماید . رفیق سلطانزاده و رفقاییش در انقلاب کیلان دچار چپ‌روی های مضرى شدند و مردم و توده‌های زحمتکش را از انقلاب متنفر و منزجر نمودند که شرح آن موجب تطویل مقاله می‌گردد . [۴] بعد ها همین سلطانزاده در سال ۱۹۲۵ رژیم رضاخانی را که به دست امپریالیسم انگلیستان برای خفه کردن جنبش‌های بخت‌ور برای ادامه سلطه امپریالیست در اثر کودتای خائنانه سید ضیا و رضاخان در جوت [اسفند ۱۲۹۹] ۱۹۲۱ روی کار آمده بود پیسک قدم به جلو و مترقی می‌دانست . بعدا حزب کمونیست ایران در کنگره دوم خود نظریه راست‌روانه چپ‌روان دیروز را محکوم نمود . [تاکید از ماست] پس از شرکت رفقای سلطانزاده در حکومت انقلابی کیلان چپ‌روی ها توسعه یافت و به حد کمال رسید (بسه وسیله صدف‌علی ها و آقایی‌ها و غیره) و انقلاب کیلان با آن فتوحات درخشانی که چرچیل را نگران کرده بود و ارتش انقلاب تا نزدیک قزوین رسیده بود ، دچار شکست و عدم موفقیت می‌شود .)

و اکنون باید به این اتهامات پاسخ گفت .

۱- هیچ سندی دال بر این وجود ندارد که علت عدم شرکت حیدرخان در کنگره نخست (اشزلی) عدم توافق وی با سلطانزاده یا چپ‌روی شخص اخیر بود . افزون بر این ، چپ‌روی های مرتکبه در جریان انقلاب کیلان ، غالباً پس از برگزاری کنگره موسس حزب کمونیست ، یعنی پس از حرکت سلطانزاده به مسکو برای شرکت در کنگره دوم کمیونسون صورت گرفت .

۲- نظر بانو ایوانووا ، مورخ شوروی ، بر ضد سلطانزاده دایر بر این که وی " خائن" "فد انقلابی" و "پرووکاتور" بود ، نظری است آلوده به کینه استالینی بر ضد همه کمونیست‌هایی که سیطره استالین را نپذیرفتند . گفتن ندارد که نباید هسواداری سلطانزاده از انقلاب‌ارشی را با چپ‌روی های مرتکبه از جانب " آنارشیست‌هایی" چون احسان الله خان اشتباه گرفت .

۳- کریم کشاورز ، از اعضای با سابقه حزب کمونیست ایران و از فعالین آن در دوران انقلاب کیلان در کتاب اخیر خود در مورد کیلان (۴۷) چپ‌روی را به همه ایرانیان مقیم قفقاز که پس از انقلاب اکتبر به ایران آمده بودند نسبت می‌دهد . وی می‌نویسد ، ((در اواسط تابستان ۱۲۹۸ ، میرزا [کوچک] بر اثر اختلافاتی که با بعضی از همراهان چپ‌روی خویش مانند احسان الله‌خان و غیره پیدا کرد ، و در نتیجه تحریکات عمسال بیگانه که در هر دو گروه وجود داشتند ، رشت را ترک گفت و به جنکل پناه بیسرد و

(۴۷) کریم کشاورز ، کیلان ، انتشارات این سینا ، تهران ، ص ۶۱-۶۰

مخالفان وی به اتفاق جمعی از ایرانیان که در باکو حزبی به نام "عدالت" تشکیل داده بودند، ولی از اوضاع ایران بالکل بی اطلاع و بیگانه بودند، هفده ماه درگیلان حکومت کردند و سرانجام بر اثر همین اختلاف هر دو نابود شدند و در زمستان ۱۲۹۹ انقلاب گیلان دچار شکست کامل گشت و میرزا کوچک خان نیز در راه آن سر داد (۱۰۰).

۴- این که رضا روستا با سلطانزاده "کنار کرده است" به هیچ وجه دلیل شناخت وی از سلطانزاده نیست؛ در آن دورانی که سلطانزاده در زمره رهبران جنبش جهانی کمونیستی بود، رضا روستا یا امثال وی تازه دانشجویانی بودند که برای آموزش اصول کمونیسم با به دانشگاه "کوتو" گذاشته بودند، این "دلیل" آقای روستا نمی تواند جز به خودستایی تعلق شود. علاوه بر این، کوچکترین سندی دال بر "راستروی" یا "چپروی" سلطانزاده به دست نمی دهد و برای گریز از استدلال لازم "تطویل" مقاله را بهانه قرار می دهد. او با تکیه به "گفته طلایی رفیق خروشچف" (که در اصل از کلمات قمار استالین، استناد خروشچف بود) خود را از هر استدلالی بی نیاز می داند.

۵- تا آن جا که آثار موجود سلطانزاده نزد ما نشان می دهد، این رهبر کمونیست ایرانی در هیچ جا سخنانی را که روستا به وی نسبت می دهد اظهار نداشته است. روستا می نویسد سلطانزاده "رضا خان را... یک قدم به جلو و مترقی می دانست، و این را بدون نقل قول مستقیم از آثار سلطانزاده اعلام می کند.

در این مورد باید توضیحات بیشتری داد.

در آثار سلطانزاده در مورد سید ضیا الدین طباطبائی و رضاخان تنها به یکی دو نکته مبهم بر می خوریم که باید در پرتو اوضاع و احوال آن روزها توضیح (و نه توجیه) شوند.

نخست وی در کتاب اقتصاد و مسائل انقلاب ملی در کشورهای خاور دور و نزدیک منتشره به سال ۱۹۲۲ (صفحه ۷-۱۵۶) در مورد کودتای سوم اسفند این طور اظهار نظر می کند: این وضع ناثابت [دولت] تا فوریه ۱۹۲۰ [مسئله مقصود فوریه ۱۹۲۱ است] ادامه یافت تا سرانجام گروهی از دمکرات های چپ با کمک نیروی قزاق قزوین به واژگونی اقدام کردند و قدرت را به کف گرفتند و از تصویب قرارداد ۱۹۱۹ مطلقاً سر باز زدند. "وی سپس ضمن اشاره به محتویات اعلامیه سید ضیا الدین، وی و هم کاران او را به نمایندگان "بورژوازی ایران" که علیه اریستوکراسی متکی به انگلستان برخاسته اند معرفی می کند. درست است که سلطانزاده نیز مانند بسیاری از ملیون ضد اشراف و ضد انگلیسی نیز برای مدت کوتاهی فریب نیرنگ سید ضیا الدین را خورد، ولی به زودی بر حقیقت وقوف پیدا کرد، و در کتاب دیگری که در همین سال ۱۹۲۲ نشر داد، مطلب را با روشنی بیشتری تشریح کرد. وی در کتاب ایران معاصر

۱۹۲۲، (نگاه کنید به جلد ۴) می‌نکارد، ((سید ضیا الدین به نوبه خود اعلامیه‌ای انتشار داد که در تاریخ انقلاب ایران یک سند فوق العاده جالب به شمار می‌رود)) . سلطانزاده پس از اشاره به روش مخالف بورژوا دمکرات ایران در مقابل برنامه ارائه شده از طرف سید ضیا می‌افزاید، "تمدیق این مطلب بسیار دشوار است" که آیین دولت سید ضیا الدین با انگلیسی‌ها در ارتباط بوده است یا نه ولی هم چنین مسی افزایش "برنامه‌ی دولت سیدضیا الدین تمام و کمال با منافع اقتصادی و سیاسی ایران مطابقت داشت. عقیده راسخ با این است که فقط از راه این قبیل شیوه‌های جراحی با انقلاب ملی می‌توان کشور را به راه ترقی و تعالی و انکشاف نیروهای مولد اقتصاد ملی سوق داد." (تاکید از خ.ش) البته اگر این سخنان سلطانزاده را خارج از فضای تاریخی آن و به نتهائی به داوری گذاریم، آن گاه ادعای آن کسانی که سلطانزاده را به دفاع از رضا خان و کودتا متهم می‌کنند، "ناحق" نخواهد بود. لکن چنین کاری نادرست است و به دور از تفکر تاریخی مارکسیستی است. نخست باید یاد آور شد که بسیاری از دمکرات‌های انقلابی از سید ضیا الدین به دفاع برخاستند، مانند میرزاده عشقی و بعد فرخی یزدی از رضاخان و رضا شاه. حتی دکتر مصدق که از همکاری با سید سر باز زد، در کابینه قوام السلطنه با رضا خان سردار سپه همکاری وزارت داشت. (در این مورد نگاه کنید به کتاب بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران). مع الوصف باید تاکید کرد که سلطانزاده در همین کتاب ایران معاصر پیش از سخن در باره برنامه سید ضیا الدین می‌نویسد که در اثر مبارزه مردم ایران سیاست حکومت برینانیا در ایران باشکست روبرو شد ولذا "ناکهان چرخشی در روش" ایسن حکومت نسبت به "همبستگی با انقلاب" پدیدار آمد. سلطانزاده در این زمینه می‌افزاید، ((حال روشن می‌شود چرا انگلستان سیاست "انقلابی" در پیش گرفت. و از این لحظه هر جا که جنبش چپ‌گرانه‌ای شروع بشود، انگلیسی‌ها می‌کوشند بوسیله عمال صدیق خود رهبری آن را به چنگ آورند تا به دست عناصر دارای روحیه ضد انگلیسی نیفتد. چنین تلاش‌هایی در روزهای کودتای فوریه [اسفند ۱۲۹۹] در تهران و در جریان حوادث خراسان در تابستان ۱۹۲۱ صورت گرفت)) . (تاکید از خ.ش) برای توضیحات بیشتر نگاه کنید به ایران معاصر، جلد چهارم اسناد).

بدین ترتیب روشن می‌شود که سلطانزاده علیرغم برخی ناروشنی‌ها در کلامش، کودتا را کار انگلیسی‌ها می‌دانست. ولی در عین حال خود برنامه کودتاچیان را برنامه‌ای مترقی به حساب می‌آورد. سلطانزاده در همین باره در مقاله‌ای که در سال ۱۹۲۸ در مجله خاور انقلابی (شماره ۳، ص ۸۹-۹۰) در اشتقاد از مدافعین رضا شاه در شوروی و علیه حکومت استبدادی رضا شاه و سیاست اقتصادی آن نگاشت، در مورد کودتای ۱۹۲۱ چنین اظهار نظر کرد:

((ایشان [رهبران دولت انگلستان] با ملاحظه ای که اجرای قرارداد ۱۹۱۹ غیر ممکن می نمود ، تصمیم بر آن گرفتند که از تاکتیک دیگری استفاده کنند . اینان وسایل کودتای معروف همگان را در اوایل فوریه ۱۹۲۱ فراهم آوردند ، که به وسیله سید ضیا الدین انگلوفیل شناخته شد ، که با انگلیسی ها نه در حرف بلکه در عمل مناسبات بسیار نزدیک داشت ، به مورد اجرا گذاشته شد . . . سید ضیا الدین سپس از وارد آوردن ضربه کوبنده خود ، به همراه رضا شاه شعارهای رادیکال چپ مطرح کرد . مثنی از فتوادل های بزرگ را دستگیر کرد و حتی برخی از هواداران انگلیس را به زندان افکند تا تغییر را معلوم دارد ، از آنان طلب وجه کرد و مانیفست متمایس به چپ را که به اندازه کافی رادیکال بود به تصویب رساند . در این زمان مسئله اعلام داشتیم که این اعلامیه برای ایران کاملا مفید است ولی مصنفین آن به هیچ وجه در فکر اجرای آن نبودند .)) (تکیه بر روی کلمات از خ.ش)

بدین سان آشکار می شود که سلطانزاده بین مصنفین برنامه سید ضیا الدین و مجریان ادعاشی آن و خود برنامه تمیز قائل می شد ، یعنی کودتا را در اصل ناشی از تغییر تاکتیک سیاست امپریالیسم بریتانیا در این می دانست . او در واقع سیاست استعمار نو را از همان آغاز شناخت .

افزون بر این ، باید گفت که اگر سلطانزاده در این باره دچار اشتباه ، لغزش یا عدم دقت در بیان شده است ، او تنها نیست و بسیاری دیگر ، و از جمله دولست اتحاد شوروی که ما بعد به اظهاریه وزیر خارجه اش ، چچین ، اشاره خواهیم کرد ، به همین اشتباه دچار آمدند .

در نوشته های سلطانزاده ابهام دیگری وجود دارد که باز با عدم رعایت اوضاع و احوال زمان ، می تواند از طرف دشمنان مخالفان وی مستمسک قرار گیرد . وی در کتاب ایران (سال ۱۹۲۴ ، ص ۹۱-۹۰) به هنگام جانبداری از جنبش جمهوریخواهی و علیه سلطنت که در سال های ۱۹۲۲-۲۴ در ایران در روند بود ، و رضا خان از آن حد اکثر استفاده را نیز می برد و در واقع خود را قهرمان آن قلمداد می کرد (و بدین ترتیب توانست غالب عناصر مترقی را فریب دهد) ، پس از اشاره به جلسات هفته آخر سال ۱۳۰۲ شمسی مجلس شورای ملی که در آن رای گیری به سود جمهوری و بر ضد سلطنت مطرح بود ، نوشت : ((روشن است که امپریالیست های انگلیسی نمی خواهند دولتی از ناسیونالیست ها [ملیون] را ، که بنا بر ماهیتش ضد انگلیسی خواهد بود ، اگر از راه غیر قانونی (آنتی کونستیتوسیونل) به وجود آید ، به رسمیت بشناسند . چنین وضعی ظاهرا برخی از جمهوریخواهان سر سخت را وا می دارد از اعلام فوری جمهوری در گذرند . دولت جمهوری بر ارتش آفیده وزیر جنگ رضا خان تکیه خواهد داشت . خود رضا خان نه تنها بمشابه آفرینندهی ارتش ملی (کشوری) ایران بلکه همچنین

سیاستمداری با ارزش از محبوبیت کلانی (کولوسالیتی) برخوردار است.))
 ((تحریکات انگلستان که [برای مدت کوتاهی *] به استعفای رضاخان انجام میداد، احتمالاً قرین موفقیت نخواهد بود. بنابراین همه شواهد، ایران همان طریق ترکیه را طی می‌کند بورژوازی ناسیونالیست ایران خود را در رأس قدرت قرار خواهد داد. در عین حال وی [بورژوازی کشوری] به مثابه طبقه حاکم کشور باید کوششی جدی به عمل آورد تا استقلال مملکت را در مقابل امپریالیست‌های خارجی، و مهمتر از همه در مقابل انگلستان، تقویت کند. چنین کوششی مطمئناً با حمایت نیرومند اقشار وسیع مسردم روبرو خواهد شد. بدین‌سان در خاور قدرت‌نوی پدید می‌آید که نه تنها تاج و تخت شاهان را به خطر خواهد انداخت، بلکه همچنین به طرز جدی قدرت‌اشخواران سرمایه‌داری جهانی را به مخاطره خواهد افکند.))

چنان که از سطور بالا هویداست سلطانزاده به نحوی از رضاخان "جمهوریخواه" و همکاران وی مانند مشیرالدوله مستوفی الممالک و غیره حمایت می‌کند. این نکته را در عین حال نباید از یاد بر که سلطانزاده هنگامی که احساس می‌کرد که حرکت رضاخان به سوی تحکیم دیکتاتوری است، از ابراز مخالفت دریغ نوریسد. زمانی که رضاخان برنامه تغییر رژیم را به سود خانواده خود و بر ضد حرکت جمهوریخواهی علناً عنوان کرد، از میان کوشندگان سیاسی ایران، افراد نادری علیه او به اتخاذ موضع اقدام کردند. در میان مشروطه خواهان سنتی دکترا ممدق به مقابله جدی با او برخاست، در حالی که مثلاً مدرس همراه روحانیون سرشناس از در حمایت رضاخان و سلطنت درآمد؛ در میان عناصر چپ، غالب کمونیست‌ها و حتی سوسیالیست‌ها بی چون سلیمان میرزا، با تاسی به نظرهای طراحان سیاست خارجی شوروی، حمایت از سلطنت پهلوی را پیشه کردند، و نادر بودند افرادی چون سلطانزاده با برگزینی میسینک در مسکو مخالفت رو در روی خود را با تجدید حیات سلطنت و در دفاع از جمهوری بیان داشتند، آن هم در قلب کشوری که در پشتیبانی رسمی خود از رضاخان کوچکترین تردیدی به خود راه نمی‌داد و صفحات مجله‌ها و روزنامه‌هایش پر از تحسین از رضاخان و رژیم او به مثابه "نماینده بورژوازی ملی ایران" بود. نگاهی به مقاله "میرزا"، یعنی آقای روشنائین، در صفحات زیر، و نیز پاره‌ای از نوشته‌های شوروی‌ها که در دیگر مجله‌های اسناد تاریخی نقل شده‌اند، تا پید این گفتار ماست. **

* در مورد استعفای رضاخان، سرداشته، رجوع کنید به کتاب ملک‌الشعراى بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ص ۲۲۹. استعفای وی در ماه بهار ۱۳۰۴ بود که برخی نمایندگان مجلس به به قانونی‌گری‌های وزیر جنگ داشتند، برای حمایت مطبوعات انگلیس از رضاخان نگاه کنید به رستاخیز ایران سدارک، مقالات و نگارشات خارجی ۱۳۲۳-۱۳۲۹، گردآورنده — شوروی

وی در کتاب دیگری که به سال ۱۹۳۰ نشر داد، درباره کودتا و حوادث بعدی توضیح داد که با این که اعلامیه سید ضیاء "رادیکال" بود، لکن نقشه انگلیس ایجاد ارتش منظم بود و افزود: ((از همین جا می توان به تمایل انگلستان برای سازمان دادن مبارزه بر ضد دشمنان داخلی و خارجی بر ضد جنبش انقلابی، به کمک ارتش بیسه اصطلاح ملی، دست پرورده مریبان انگلیسی پی برد، زیرا که در این اعلامیه در هیچ جا سخنی از این نمی رود که این ارتش برای مبارزه بر ضد اشغال امپریالیستی، برای دفاع از ایران مستقل ایجاد می شود. همه عناصر رادیکال چپ، با نخست وزیر جدید [سید ضیاء] با احتیاط بسیار برخورد کردند، دلیل آن این بود که: (۱) گردش ناگهانی انگلوفیل سرسختی به سوی نزدیکی با روسیه [شوروی] عده ای را بر آن داشت که با برنامه سیاسی ضیاء الدین با به اعتمادی بر خورد کنند؛

۲- در مورد برنامه اصلاحات ارائه شده وی تردید جدی وجود داشت. حوادث بعدی این تردیدها را تأیید کرد. بر همگان روشن شد که سید ضیاء الدین را انگلیسی ها بیسه جلو رانده بودند و سر نخ تمام اقدامات وی در دست انگلیسی ها بود. یک امر غیر قابل تردید بود: انگلستان مصمم بود که تاکتیک جانبداری خود را نسبت به ارتجاعیون و مالکان و روحانیون تغییر دهد. لکن هنگامی که انگلیسی ها دریافتند که دست سید ضیاء الدین رو شده است و کسی به وی اعتماد ندارد، بر آن شدند که همکاری وی رضا خان را علم کنند.)) (۴۸)

متأسفانه سلطانزاده در این جا توضیح نمی دهد چرا خود وی در سال ۱۹۲۲ در کتاب اقتصاد و مسائل انقلاب در خاور دور و نزدیک، که پیش از این از آن یاد شد، کودتا را به "دمکرات های چپ" نسبت داد، یا در کتاب دیگرش منتشره در همان سال ۱۹۲۲، با این که "گردش به چپ در سیاست انگلستان" را ملاحظه می کند، در همکاری نزدیک سید ضیاء الدین با انگلیسی ها قاطعیت بعدی خود را ندارد. به عقیده ما سلطانزاده تحت تاثیر اوضاع و احوال روز (یا شاید حتی فشار مقامات شوروی فشاری که بعد از ۱۹۲۵ هرگز بدان تن نداد) دچار اشتباهی چند در مورد رضا خان و سید ضیاء شده بود. ولی به نظر ما این ارزیابی نادرست را نه می توان به حساب "راست روی" وی گذاشت و نه "چپ روی خیانت آمیز" نوشت. به نظر ما چنین داوری ای، دست کم، نهایت ساده گرایی، و غالباً از کینه توزی استالینی نسبت به کسی است که هرگز تن به خواری مداحی از استالین "پدر بشریت" نداد. اصل مطلب در این است

— اسفندیاری، چاپخانه سازمان برنامه، ۱۳۲۵، (خ.ش)

** در مورد نظریه سلطانزاده و رفقایش در مسکو بر ضد سلطنت پهلوی نگاه کنید به جلد ۹، اسناد تاریخی صفحه ۱۱۲.

که چرا سلطانزاده ، کسی که به سال ۱۹۲۰ در کنگره دوم کمینترن از ایجاد سوویست های دهقانی برای گذار شرق به کمونیسم سخن می گفت و دفاع از "بورژوازی ملی" را درست نمی دانست ، چهار سال بعد از حمایت از "بورژوازی ملی" ایران ، آن هم در سرکیزی از رضاخان ، مشیرالدوله و مستوفی الممالک داد سخن می دهد ؛ چرا کسی که در کنگره نخست حزب کمونیست ایران از شعار انقلاب ارضی سرسختانه دفاع می کرد ، به اقدامات اصلاحگروانه نیم بند بورژوازی ایران تن در می دهد؟ به نظر ما می رسد که باید به این پرسش ها و از این گونه پاسخ گفت . ما به سهم خود به اختصار به این امر اشاره می کنیم .

۱- نخست این که پس از شکست انقلاب در باختر و افول جنبش انقلابی در خاور زمین ، سلطانزاده همانند سایر رهبران جنبش جهانی کمونیستی ، به این نظر رسید که حفظ دست آوردهای جنبش انقلابی زائیده ی جنگ امپریالیستی (اول) از وظایف انقلابیون است ، و لذا باید به تحکیم اتحاد شوروی پرداخت و تا آن جا که به شرق مربوط می شد ، باید از جناح "مترقی" بورژوازی این کشورها در مقابل جناح وابسته امپریالیسم حمایت کرد . در ایران این سیاست به شکل حمایت شوروی و حزب کمونیست ایران از مستوفی الممالک و مقابله با قوام السلطنه و برادر وی وثوق الدوله ظاهر کرد . در این دوران هیچ راهی جز حمایت از جنبش انقلابی ملی (مانند جنبش چنگل در ایران) و کوشش در به دست گرفتن رهبری آن توسط حزب پرولتری نمی توانست شرق را به سوی انقلاب هدایت کند ؛ در عین حال بزرگترین ضربات را به امپریالیسم وارد آورد و در ضمن بهترین کمک به تقویت اتحاد شوروی که در محاصره امپریالیستی قرار داشت ، باید .

۲- دو دیگر آن که - و این در ارتباط مستقیم با نکته بالاست - دولت اتحاد جماهیر شوروی و کمینترن بر این نظر بودند که می بایستی از حکومت های "بورژوازی ملی" در مقابل امپریالیسم حمایت می شد . این نظر مبنی بر دلایلی است که به نظر ما اقناع کننده نیست . (در مورد مشخص ایران ، ما بعد به نقل قول هائی استناد خواهیم جست .)

با این همه ، هنوز یک مسئله بی جواب می ماند ، و آن این است که ، حتی اگر حمایت از "بورژوازی ملی" دمکراتیک را درست انکاریم ، پشتیبانی از رضا خان چرا؟ می دانیم که رضا خان یکی از نمایندگان کودتای سوم اسفند بود . این امر اگر در ماه های نخست پس از کودتا روشن نبود ، دست کم پس از صدور اعلامیه مشهور رضا خان سردار سپه ، دیگر بر کسی پوشیده نماند . رضا خان در این اعلامیه مسئولیت کودتا

— (۲۸) سلطانزاده ، انکشاف اقتصاد ایران و امپریالیسم انگلیس ، (روسی) ، کوتو ، مسکو ، ۱۹۳۰ ، ص ۷-۲۵ (ترجمه در جلد ۸ اسناد تاریخی)

را شما به عهده‌گرفت و چنین قبول مسئولیت کرد: ((این [کودتا] فکری نبود که فقط در سوم خوت سال گذشته در دماغ من تأثیر کرده باشد. این یک عقیده نبود که در تحت تأثیر افکار دیگران [مثلاً سید ضیا الدین] به من تحمیل شده باشد... آیا با حضور من مسبب اصلی را جستجو کردن مضحک نیست... من از اقدامات خسودم در پیشگاه عموم ایدا شرمنده نیستم و با نهایت مباهات و افتخار است که خود را مسبب کودتا به شما معرفی می‌کنم.)) (۴۹)

این درست است که رضا خان سردار سپه از کودتای ۱۲۹۹ تا روز جلوس به سلطنت همواره در همه کابینه‌های متشکله (چه قوام السلطنه که شوروی‌های نسبت به آن مخالفت می‌ورزیدند، و چه مستوفی الممالک و شیرالدوله پیرنیا که مورد تأیید شوروی‌ها بودند) شرکت داشت (۵۰) ولی ماهیت وی و اقداماتش در سرکوب جنبش‌های انقلابی ایران نمی‌توانست بر مسئولین سیاست خارجی شوروی و نه سلطانزاده پنهان مانده باشد.

اسناد وزارت خارجه دولت بریتانیا به خوبی هویدا می‌کنند که رضا خان، سردار سپه، در سرکوب جنبش‌های و سایر جنبش‌های ضد ارتجاع - ضد امپریالیستی ایران مستقیماً دست‌داشت و همان طوری که خود سلطانزاده در کتاب ایران معاصر می‌نویسد، مخارج این اقدامات سرکوب را انگلیسی‌ها تأمین می‌کردند. گزارش مستر نورمن وزیر مختار بریتانیا در تهران، به لرد کرزن وزیر خارجه آن کشور در ۲۶ اوت ۱۹۲۰ (۵۱) معلوم می‌دارد که ۵۰۰ هزار تومان وام بانک شاهنشاهی به دولت ایران برای تأمین مخارج دیویزیون قزاق به سرکردگی رضا خان علیه انقلابیون گیلان بود. گزارش نظامی دیگری از سفارت بریتانیا به وزارت خارجه آن کشور (به تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۲۱) (۵۲) می‌نویسد "وزیر جنگ [رضا خان] هنوز در رشت است و شما به عملیات برضند جنگلی‌ها ادامه می‌دهد." این حقایق و واقعیات دیگری از نوع توقیف مطبوعات چپ در آن زمان در تهران که سیاست مستعمراتی انگلستان را مورد حمله قرار می‌دادند، و به همین سبب، زیر نظر مستقیم رضا خان وزیر جنگ توقیف می‌شدند، نمی‌توانست از چشم سیاست خارجی شوروی و نیز سلطانزاده پوشیده مانده باشد.

سر پرسی لورن (SIR PERCY LORAIN) سفیر بریتانیا در ایران، در ۲۰ فوریه ۱۹۲۲، طی گزارشی به لرد کرزن نوشت "من در ذهن سردار سپه نظر منجمدی (FIXED IDEA) در باره خطر شوروی یافته‌ام و قادر نشدم آن را بی‌طرف‌کنم." (۵۳) ولی علیرغم همه این‌ها دولت شوروی در اواخر فوریه ۱۹۲۴ [چند ماه قبل از

(۴۹) ملک الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۲۳، ص ۶-۸۴

(۵۰) همان کتاب.

انتشار کتاب ایران سلطانزاده [طی تلگرافی به مجلس شورای ملی ایران اظهار امیدواری کرد که خلق ایران تحت "رهبری خردمندان سردارسپه به زندگی نوی" دست یابد (۵۴) - و روزنامه ایزوستیا در شماره ۱۶ دسامبر ۱۹۲۵، درباره سلسله جدید پهلوی در ایران این گونه اظهار نظر کرد: *

((در ۱۹۲۱ دیکتاتوری بورژوازی ملی رضاخان پدید آمد. این دیکتاتوری طی سال های متعاقب از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۵ مسائل مورد اختلاف را با فئودال های مرز نشین حل کرد، معاهده ۱۹۱۹ را ملغی کرد. مالیات های گمرکی حوالی مرزهای شوروی را کسب در سال ۱۹۲۰ وجود داشت، از میان برداشت و با ظفر مندی علیه همه درخواست های انگلستان مبارزه کرد... و در نتیجه زمین های فئودال ها را به دست تجار افتاد، شیوه های کشت فئودالی مضمحل شد و پیشرفت های خردکرایانه [راسیونل] در اقتصاد روستائی پدید آمد... بر ویرانه های سلطنت نیمه فئودال قاجار، امروز سلطنت جدید رضاخان، با ایده های نو اجتماعی، استوار است... سیاست انگلستان خواهد کوشید از هر فرصتی بدین منظور استفاده کند تا سلسله جدید را به طرز فکر بریتانیا متقاعد کند، ولی چنین تلاش هایی در آتیه نزدیک محکوم به شکست است.))

ما به این مسئله مفعلاً خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که نه تنها سلطانزاده دچار این اشتباه نبود و این "جناح راست" حزب کمونیست ایران بود که از رضاخان به مثابه "سردار ملی" و "قهرمان ملی" یاد می کرد، بلکه سیاست خارجی اتحاد شوروی همین شی را تعقیب می کرد. رضا روستا می نویسد که کنکره دوم حزب کمونیست این روش "راست روانه" "چپ روان" دیروز را محکوم کرد. این اظهار نظر روستا یا از روی بی اخلاقی است یا بر اساس عناد؛ در هر دو حالت گناهش بخشودنی نیست. همه کسانی که به اسناد کنکره دوم رجوع کرده اند به نیکی بر این آگاهند که سلطانزاده از مبتکران نه فقط برگذاری کنکره دوم، که همچنین تهیه کنندگی اصلی تزه های مصوبه این کنکره بود. و اگر کنکره دوم دفاع از رضاشاه را محکوم کرد، در واقع این کار تحت تاثیر نظرهای انتقادی سلطانزاده نسبت به کمینترن و سیاست خارجی شوروی و کسانی چون "میرزا" (روتشتاین) انجام داد.

و اما باز هم در مورد این "چپ روی"، کامبخش مورخ حزب توده بدین امر اشاره

- (۵۱) ---
British Foreign Office Documents: F.O. C 4923/56/34/8.1920 (۵۲)
F.O. E 286/34 22.10.1921 (۵۳)
F.O. E. 4712/6/34 (۵۴)
F.O. E340 /340/34
F.O. 371/11481 * به نقل از ترجمه انگلیسی در اسناد وزارت خارجه بریتانیا

می کند و آن را " اشتباه همه گیر " آن زمان می داند و از اشاره به این کسسه سلطانزاده نیز به این " بیماری " دچار بود دریغ نمی ورزد (۵۵) .

حال ببینیم آیا این اتهام که باز به رونویسی از مورخان شوروی ، چگونگی ایوانووا ، وارد می آید ، در مورد سلطانزاده درست است یا نه ؟ برای دانستن این امر بهتر است به صورت جملات کنگره نخست حزب کمونیست ایران و عین سخنان سلطانزاده رجوع کنیم .

سلطانزاده از جمله در این کنگره اظهار داشت ((در حال حاضر در ایران [حالت] انقلابی وجود ندارد ، زیرا توده ها به طور کلی در جنبش انقلابی شرکت نمی جویند . شعارهایی که اکنون باید به سود انقلاب عنوان کرد عبارتند از مبارزه برضد انگلستان ، مبارزه برضد دولت شاه و مبارزه برضد خان ها و زمینداران بزرگ . حتی اگر یکی از این شعارها کنار گذاشته شود ، انقلاب در ایران به پیروزی نخواهد رسید .)) (جلد ۴ ، ص ۶۰-۵۹)

از نقل قول بالا آشکار است که سلطانزاده حتی در شرایطی که در شمال ایران جمهوری سوسیالیستی ایران مستقر بود ، بر این نظر نبود که اوضاع انقلابی است ، زیرا توده ها در جنبش شرکت نداشتند ، وی نه سخنی از انقلاب سوسیالیستی به میان آورد و نه برنامه چپروانه . (توضیح این که برنامه مصوب کنگره انزلی (جلد ششم اسناد ، ص ۱۰۵-۹۴) برنامه ای بود که در صورت کشیده شدن ایران به مدار انقلاب جهانی با گسترش آن انقلاب به کل شرق معنی داشت و با همین دید نیز تنظیم شده بود) تنها موضع وی که از جانب مخالفان وقت و کنونی او عنوان شده است این است که وی هوادار انقلاب ارضی و جلب حمایت توده های دهقانی بود . ما قبلا با نقل قول از کتاب ایران وی بدین مطلب اشاره بردیم و دیدیم که نه تنها عده ای از سران حزب کمونیست ایران بلکه حتی در اتحاد شوروی نیز رهبران برجسته چون ارژونیکدزه با طرح شعار انقلاب ارضی مخالفت می ورزیدند . در این مورد خواننده را همچنین به خلاصه صورت جلسات کنگره نخست حزب کمونیست ایران رجوع می دهیم که در آن یکی از سخنرانان به نام ابوجف (عوض اف) اظهار داشت که بورژوازی ایران چقدر شمال و چه جنوب ضد انگلیسی است (امری که درست نبود) و اضافه کرد که "از طریق تبلیغات فعال می توان زمینداران شمال و همچنین بورژوازی و دهقانان را نیز به مبارزه برضد امپریالیسم انگلستان کشاند " . و بدین سبب " نباید علیه مالکان ارضی و بورژوازی اقدام کرد . " اگر این عوض اف و ابوجف نظر باشند (که ما احتمال می دهیم چنین باشد و این تفاوت در نام حاصل دگرنگاری از فارسی به روسی و سپس به

آلمانی باشد) آن گاه روشن می شود که جناح مخالف سلطانزاده در حزب کمونیست که سیروس آخوندزاده در میان آنان بود، به خاطر همکاری با میرزا کوچک جنگلی حتی حاضر شده بود که از اصلی ترین شعار انقلاب دمکراتیک در بگذرد. این امر راهم چنین میکائیل پاولویچ در کتاب پیش گفته اش متذکر می شود. وی می نویسد که برخی از کمونیست های ایرانی با انقلاب ارضی مخالف بودند و می خواستند انقلاب تنها به مبارزه علیه انگلیسی ها و احمد شاه محدود کنند. خود پاولویچ این نظر را رد کرده، نظر سلطانزاده را تایید می کند. (۵۶)

لذا نمی توان سلطانزاده را به خاطر طرح درست شعار ارضی "چپ رو" دانست بلکه باید مخالفان وی را در مسئله ارضی و مقابله با مالکان ارضی، به راستی "راست" به حساب آورد. به نظر ما مطلب روشنتر از آن است که توضیح بیشتری بطلبید. حال باید دید چرا این "چپ روی" به سلطانزاده نسبت داده می شود؟ و نیسز چرا و چگونه اختراع شد؟

به نظر ما آن "تاریخنکاری" که برای حزب کمونیست ایران در زمینه جناح "راست" و "چپ" می تراشد و می کوشد سیاست حمایت از رضاخان را بدان ها نسبت دهد، تلاشش در این است که سیاست معینی را که از روی اشتباه، و چه بسا به خاطر حفظ منافع معینی (مثلا حفظ "سوسیالیسم" در یک کشور)، از رضا خان و رضاشاه پشتیبانی می کرد، در زیر پرده استتار بیوشاند؛ ولی خوشبختانه حقایق تاریخی آن چنان درخشندگی لووت ناپذیری دارند که سرانجام از همه پرده های استتار گذشته چشم های حقیقت است نابین را نیز خیره می کنند.

ما در سطور بعد خواهیم کوشید نشان دهیم که بر خلاف ادعای "مورخان" رسمی سیاست حمایت از رضاخان سردار سپه و رضاشاه ناشی از ارزیابی نادرست کمینترن و حزب کمونیست اتحاد شوروی بود و گناه آن را نمی توان به حساب حزب کمونیست ایران نوشت، اگر چه باید به آن کمونیست ها ئی که از چنین سیاست نادرستی پیروی کردند بی رحمانه انتقاد کرد.

نخست باید یادآور شد که در مورد ماهیت کودتای سوم اسفند مسئولان سیاست خارجی شوروی دچار کوچکترین ابهامی نبودند و می دانستند که این توطئه به دست و به سود امپریالیسم بریتانیا صورت می گرفت. هفته نامه سوویت راشیا نشریه رسمی دولت شوروی به زبان انگلیسی، در شماره ۵ مارس یعنی در حدود دو هفته پس از انجام

(۵۶) میکائیل پاولویچ با تکشاف اقامت های مسئله ارضی در ایران (مهر ۶۱-۵۹) آلمانی و ۲۹-۲۹ روسی) *Paulowitch, M. Die Oekonomische Entwicklung und Die Agrarfrage in Persien, Leipzig, 1921, Ekonomičeskoje Razvitije i Agrarnije Vopros v Persii, Moskva, 1921*

کودتای سید ضیا - رضاخان (۵۷) ، پس از اشاره به مندرجات مطبوعات لندن ، دایر بر این که کودتای نامبرده به منظور مقابله با "خطر بلشویسم" در ایران ترتیب داده شده بود، و از آن جا که این کودتا "یک امر داخلی" ایران است دولست انگلستان در آن دخالتی نخواهد کرد ، به صراحت نوشت هدف از این "امر صرفاً داخلی" این است که مردم ایران را نیز (مانند مردم مصر و هند و ایرلند) در جرگه همان "آزادمردان" مورد نظر وینستون چرچیل در آورد ، و به عبارت ساده این که این کودتا را انگلیسی ها به منظور تأمین سیادت خویش و اسارت مردم ایران ترتیب داده بودند . مس معلوم نیست چرا اگر کودتای سوم اسفند به دست ماورین بریتانیا ، و برای دفاع از منافع آنان برفد توسعه بلشویسم صورت گرفته بود، ممتنعان و مجریان سیاست خارجی شوروی در جهت تقویت حکومتی در ایران قدم بر می داشتند که ، علیرغم خروج سید ضیا الدین ، هم چنان از طریق رضا خان و سپس رضا شاه در جهت تأمین منافع امپریالیست های انگلیسی گام می گذاشت ؟ ما قبلاً اشاره کردیم که بودجه مالی سرکوب قیام های مردمی در ایران به دست سرلشگر قزاق را بریتانیا تأمین می کرد . خواننده هم چنین می تواند به نامه روتشتاین سفیر شوروی در تهران [اسناد] ، جلد یکم ، ص ۹-۸۲] به میرزا کوچک جنگلی رجوع کند که طی آن سفیر شوروی از میرزا می خواهد به نبرد علیه دولت مرکزی خاتمه دهد زیرا دولت متبوع وی انقلاب را در آن دوران درست نمی دانست . اسناد دیگری بر خط "تعطیل انقلاب" در ایران پرتو می افکند .

بنا بر گزارش سفارت بریتانیا در ایران به وزارت خارجه آن کشور در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۱ کنسول روسیه شوروی در رشت به ملاقات میرزا کوچک جنگلی در کسلا رفت تا کوشش واپسینی برای تأمین صلح بکند . ولی کوشش های وی قرین موفقیت نبود ؛ میرزا حاضر به صلح با دولت مرکزی نبود . (۵۸)

سند دیگری نشان می دهد که همین کوشش ها برای "آرام کردن" خالوقربان و احسان الله خان (جناح "چپ" جنگل) صورت می گرفت و ناموفقیت روبرو شد . گزارش سفیر بریتانیا از تهران روشن می کند که در حالی که میرزا هنوز در جنگل به مقاومت علیه لشکر قزاق رضا خان ادامه می داد ، در اثر وساطت کنسول شوروی در رشت "احسان الله خان پس از آشتی با وزیر جنگ [رضا خان] به انزلی بازگشته است و اکنون چون فرد مستقلی در شهر اقامت دارد ، و هیچ گونه شرکتی در فعالیت های سیاسی ندارد] و [کنسول روسیه در رشت به هر تبعه ی روسیه که در خدمت کوچک خان بوده است ، با هنوز هست ، به شرط آن که خود را به کنسول گری روسیه در رشت معرفی کند ، عفو اعطا خواهد کرد . کنسول آذربایجان شوروی در رشت نیز اعلامیه مشابهی در

(۵۷) سوویت راشیا (نشریه انگلیسی دولت شوروی) ، *Roviet Russia* , March 5, 1921, p. 236.

(۵۸) F.O. E 285/225/34

مورد اتباع خود صادر کرده است" (۵۹) .
 سند دیگری به تاریخ اول نوامبر همان سال می افزاید که افراد خالو قربان کسه از میرزا جدا شده ، به دشمن پیوسته بودند ، به درون لشکر قزاق جذب شدند و خالو قربان نیز به درجه سوهنگی "مفتخر شد" (۶۰) .
 بدین سان روشن است که مجریان سیاست خارجی شوروی به دلایلی که اکنون مورد بحث ما نیستند تنها از حمایت از انقلاب گیلان سر باز زدند بلکه کوشیدند سرکردگان آن را با لشکر قزاق رضا خان ، ایجاد کننده آرامش و سکوت کورستانی ایران "آشتی" دهند .

اسناد دیگری روشن می دارند که دولت شوروی به مناسبت اهمیتی که برای عقد قرار داد تجاری معروف با انگلیس قائل بود به این توافق ضمنی با بریتانیا رسید که حتی از تبلیغات ضد انگلیسی و حمایت از نیروهای انقلابی در شرق دست بکشد . این شرط دولت انگلستان برای عقد قرارداد تجاری در آن زمان به طور وسیعی در مطبوعات منتشر شد ، و کراسین نماینده شوروی طی مصاحبه‌ای از جمله اظهار داشت " ما حاضریم این شرط را تنها بر اساس رعایت متقابل آن ، و آن هم پس از آن که کمیسیون دیپلماتی تمام شرایط و همه مسائل پیچیده سیاسی مربوط را تعریف کرد ، بپذیریم" (۶۱) (در مورد جنکل نگاه کنید به بحث مفصل ما در کتاب سابق الذکر C. Chaqueri L'Union Soviétique et Les Tentatives de Soviet en Iran, Antidote)

ما بعدا نشان خواهیم داد که عده‌ای از رهبران شوروی و به ویژه تروتسکی ، هوادار این نظر بودند که انقلاب در شرق وجه المصلحه عقد قرار داد تجاری و تفاهم با انگلستان قرار گیرد . برای تایید این نظر کاهی است به سند دیگری استناد کنیم این امر از یکی از اسناد سری وزارت خارجه بریتانیا (به تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۲۲ ، شماره ۱۲۱۹) در گزارشی که یکی از جاسوسان آن دولت از صورت جلسات کمیته " بیه عاریت" گرفته بود ، نیز هویدا است . خلاصه این گزارش به شرح زیر است :

"یک بولتن سری بخش خاورمیانه کمیساریای امور خارجی شوروی در ژوئیه ۱۹۲۲ اشعار می دارد که بخش خاورمیانه بین الملل کمونیست ، در نشست ۱۶ ژوئیه همان سال خود تصمیم زیر را که به تصدیق کمیته‌ی اجرایی کمیته‌ی نیز رسید ، اعلام داشت . "بسیا توجه به وضع در حال تغییر ایران ، که ناشی از فعالیت عمال انگلستان است ، انگلیس که می کوشد ایران را به زیر نفوذ خود در آورد ، بخش خاورزمین فعالیت انگلستان

(۵۹) F.O. E 445/286/34; 5.11.1921

(۶۰) F.O. E 293/285/34

(۶۱) سوویت راشیا Soviet Russia , Feb. 12, 1921, pp. 164-165

در این مورد [تبلیغات ضد شوروی] را تخطی از وعده‌ای می‌دانند که آن دولت طی یادداشت ۱۳ ژوئن داده بود، دایر بر این که بر ضد روسیه شوروی به پروپاگاندا دست نزنند. با توجه به این امر بخش‌ها و زمین از بین الملل کمونیست اجازه می‌خواهد به کار خود در آسیا و به ویژه در ایران از برای مقابله با کار انگلیسی‌ها ادامه دهد. " همین جاسوس انگلیس که اصل سند را به عاریت گرفته بود، در گزارش می‌افزاید که به حزب کمونیست ایران اجازه داده می‌شود با تمام قوا به تحریک محصولات انگلستان در ایران، بین‌النهرین، و عربستان کمک بوساند، و این کارزار تحریم تحت نظارت سلطانزاده انجام خواهد گرفت. از این‌سند آشکار می‌شود که بین شوروی و بریتانیا، همان‌طور که از اظهارات کراسین بر می‌آید، توافق شد که اگر انگلیسی‌ها بر ضد شوروی به تبلیغ نپردازند، شوروی (و متأسفانه کمیترن نیز) بدین کار اقدام نخواهد کرد، تنها پس از عهد شکنی انگلیس است که کمیترن (و آن‌هم به طوری که معلوم است زیر فشار بخش‌ها و میان‌اش که آوتیس سلطانزاده مسئولیت آن را داشت) تصمیم به ادامه مبارزه بر ضد امپریالیسم بریتانیا در ایران و سایر نقاط همسایه اش می‌گیرد.

بر این نهج، بدون تردید واضح می‌شود که جناح "راستی" در حزب رضا خان حمایت نمی‌کرد، بلکه سیاست عمومی کمیترن و شوروی در اشتباه بود. ولذا ادعای کامبخش، مورخ حزب‌توده، دایر بر این که جناح "راست" با تزه‌های ویژه خود بسه کنگره [دوم] آمد "درست به نظر می‌رسد (۶۲)، به ویژه این که این مورخ حتی منابع نقل قول‌های خود را در این مورد ذکر نمی‌کند. وی در همین جا می‌افزاید که "سیاست ملی شناختن رضا خان در حزب‌ریشه عمیق دوانده بود."

اردشیر آوانسیان به نوبه خود باقرزاده، جلیل‌زاده، و سرتیپ‌زاده را رهبران جناح "راست" و "حامی" رضاخان معرفی می‌کند (۶۴).

(۶۲) در مورد سیاست دولت شوروی در انصراف انقلابیون ایران از ادامه انقلاب و تقویت حکومت "ناسیونالیست" نگاه کنید به کتاب لویی فیشر *Fischer, L. Soviets in World Affairs, Vol. I, London, 1932, pp. 288-91, 428-432, 470.* و همچنین دیگر کتاب‌وی *Men and Politics, N.Y., 1941, pp. 136-137.* توجه خواننده به این نکته جلب می‌شود که لویی فیشر از همکاران نزدیک چپرین و کاراخان مسئولین وزارت خارجه شوروی بود، و چنان که در مقدمه کتاب نخست می‌گوید مطالب آن را بر اساس اطلاعاتی تنظیم شده بود که مسئولان فوق‌الذکر در اختیار وی گذاشته بودند. همچنین این که کتاب قبل از انتشار به نظر کاراخان رسیده بود. مطالب وی در مورد ایران بر اساس اطلاعاتی تنظیم شده بود که روتشتاین در اختیار وی

تا آن جا که ما اطلاع داریم هیچ یک از افراد نامبرده از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران نبودند ، مشهدی کاویان که از اعضای با سابقه‌ی حزب بود ، در یکی از شماره‌های بعدی مجله دنیا اظهارت آوانسیان را مورد تردید قرار می دهد و می نویسد این که رهبری حزب کمونیست ایران در زمان "مغازله" با رضاخان به عهدی افرا دی چون سرتیپ زاده بوده است نادرست است ؛ وی همچنین تایید می کند که سرتیپ زاده "شخص خود را به تشکیلات اجتماعیون - عامیون منسوب می دانست . سرتیپ زاده در حزب کمونیست ایران فعالیت درخشانی انجام نداده است" (۶۵) . کامبخش در مورد جناح راست تصریح می کند (هم چنان بدون ذکر ماخذ و مدرک) که " برخی از رهبران حزب کمونیست ایران قادر به تحلیل دیالکتیکی از تحولات آن زمان نبودند ، مرزهایی را که پروسه روی کار آمدن رضا شاه را طی می کرد نمی دیدند ، به موقع متوجه تغییرات ماهوی حکومت رضا شاه نشدند ، لذا با برخورد دکماتیک خود دچار اشتباهات بزرگ شدند . " کامبخش در همین مقاله می افزاید " اینکه رضا شاه از بدو ورود به صحنه سیاست از چه مراحل عبور کرده است را تشخیص نمی دادند ، فرق این مراحل را نمی دیدند ، رضا خان و رضا شاه برایشان یکسان بود " (۶۶) (تاکید همه جا از خ.ش)

— گذاشته بود . همین فیر می نویسد روتشتاین رضاخان سردار سپه را تشویق کرد به گیلان لشکر کشی کند و "روسای قبایل" و به ویژه شخصی به نام کوچک خان را ، کسه از گرجستان [دولت شورویت گرجستان] کمک می گرفت ، سرکوب کنند .

(۶۲) کامبخش ، همان کتاب ، ص ۳۸ . همه این نقل قول ها بدون ارائه مدرک است . این بدون تردید همان "جدی ترین" ، "عامی ترین" تاریخ نگاری است که احسان طبری در سرسخن کتاب کامبخش به نویسنده کتاب یعنی "مورخ انقلابی ، پروسواس و با وجدان" حزب تنوده نسبت می دهد . . . همان کتاب ص ۹ . در مورد "خدمت" آقای کامبخش به نهضت چپ ایران نگاه کنید به مقدمه جلد پانزدهم اسناد تاریخی ، و نیز نامه‌ی یکی از رهبران حزب تنوده به کمیته مرکزی آن حزب بر ضد مدیحه سرایی طبری پیرامون "خدمات" کامبخش . این نامه در جلدهای آتی اسناد به چاپ خواهد رسید .

(۶۴) دنیا سال ۲ ، شماره ۱ ، و نیز جلد یکم اسناد ، ص ۴۵-۱۳۹

(۶۵) دنیا سال ۳ ، شماره ۴ ، و نیز جلد نخست اسناد ، صفحه ۱۴۶ . در مورد دقت و سندیت این خاطرات کاوی است منیاب مثال خاطر نشان کنیم که آوانسیان در یکی از آن ها (دنیا سال سوم ، شماره ۱) می نویسد " در سال ۱۹۲۰ ، سه نفر از کارگران ، حجازی ، شرقی و شعبان در کنگره اتحادیه‌های کارگری [پروفینسترین] شرکت داشتند ، ولی واقعیت این است که حجازی در سال ۱۹۲۸ در زندان رضا شاه به قتل رسید . در مورد خبر قتل وی نگاه کنید به این سند کمینترن ،

Inprekorr, No. 117, 16.10.1928.